



نان و آزادی

سیدنی هوک



نان و آزادی

سیدنی هوک



توانا

TAVANA

آموزشکده آنلاین
برای جامعه مدنی ایران

e-collaborative

for civic education



آموزش‌شکده آنلاین
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative
for civic education

<http://www.eciviced.org>

نان و آزادی

Bread and Freedom

نویسنده: سیدنی هوک (Sidney Hook)

مترجم: آموزش‌شکده توانا (آموزش‌شکده الکترونیکی برای جامعه مدنی ایران)

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

نقاشی روی جلد: (1866–1944) Wassily Kandinski by Oben und links

© E-Collaborative for Civic Education 2018

e-collaborative for civic education

ECCE (E-Collaborative Civic Education) یک سازمان غیرانتفاعی در ایالات متحده آمریکا، تحت 501c3 است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند.

ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان اشتیاق عمیق مشترکی داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروند، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آن ها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که مبشر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکررگویی و جوامعی شایسته سالار است که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارجح می گذارند.

ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا: آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارایه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارایه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وب نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارایه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموز، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارایه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است.

تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گردآوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای حذف شده است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان در جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کنشگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد.

سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهادهای شما

مریم معمارصادقی

اکبر عطری

M. Memar Sadeghi

Akbar Attari

مقدمه

سیدنی هوک (۱۹۰۲-۱۹۸۸) یکی از فیلسوفان برجسته آمریکایی قرن بیستم بود. هوک، که از شاگردان پرشور جان دیویی بود، پرچمدار عمل‌گرایی و دموکراسی بود. او در شهر نیویورک به دنیا آمد و سال‌ها در دانشگاه نیویورک تدریس کرد. مقاله مشهور او با عنوان «نان و آزادی» در سال ۱۹۴۰ نوشته شد که اروپا با دو تهدید تمامیت‌خواه نازیسم و کمونیسم روبرو بود. روشنفکران آمریکایی به سرعت تهدید تمامیت‌خواهی فاشیستی را حس کردند ولی اقلیت مهمی از آن‌ها از این ادعای کمونیستی استقبال کردند که مردم تا وقتی که به خودکفایی اقتصادی نرسیده‌اند، نباید نگران «آزادی‌های بورژوازی» باشند. هرچند هوک در طول دهه ۱۹۲۰ مارکسیست بود، در زمره نخستین و بلندآوازترین ضدمارکسیست‌های دهه ۱۹۳۰ به بعد درآمد. اعتقاد هوک این بود که آزادی فرهنگی و عقلانی در همه جامعه‌ها فارغ از شرایط اقتصادی ضروری است. او پیشگویانه هشدار داد که کسانی که آزادی را به امید به دست آوردن نان رها می‌کنند یا نان یا آزادی را احتمالاً از دست می‌دهند. مقاله او، که بخش‌هایی از آن این‌جا آمده است، در مجموعه‌ای از نوشته‌های او با عنوان «قدرت سیاسی و آزادی شخصی» منتشر شده است.

نان و آزادی

سیدنی هوک

... آزادی‌ها، مانند حقوق، ممکن است یکدیگر را محدود و همچنین تقویت کنند. به رغم عقاید مختلف حقوق مطلق و سلب‌نشده، هیچ کس نمی‌تواند به نحو معقولی معتقد باشد که هر حق یا آزادی خاصی باید فارغ از عواقب آن برای جامعه و اثرات آن بر سایر حقوق و آزادی‌ها تامین شود. ترتیب اولویتی میان آزادی‌ها باید به رسمیت شناخته شود و باید روشی برای تعیین آن اولویت پیدا کرد. آزادی‌ها را می‌توان در نسبت با یکدیگر در پرتو ارزشی فراگیر یا آرمانی مرتب کرد؛ هرچند تاکید دقیق، بحث از درجه است که بستگی به وضعیت‌های خاص تاریخی دارد. به یک معنا از عبارت جان دیویی که سخت بد فهمیده شده است که می‌گوید «هر وضعیتی خیر و مصلحت منحصر به فرد خود را دارد»، می‌توانیم بگوییم که هر وضعیتی ترکیب منحصر به فردی از آزادی‌ها را دارد که تنها هوشمندی و عقلانیت می‌تواند آن را مشخص کند.

برای رسیدن به اصل توجه‌گری برای آن مجموعه آزادی‌هایی که به عنوان آزادی‌های مرجح در هر وضعیتی انتخاب می‌کنیم، شاید تا همین اندازه می‌توانیم جلو برویم که به تمایل به بیشینه کردن میزان آزادی برای فرد نزدیک‌تر شویم. ما جهانی می‌خواهیم که در آن همه افراد تا حد ممکن آزاد باشند تا شخصیت‌های خود را در جامعه‌ای صلح‌آمیز توسعه و پرورش دهند. در میان فرهنگ‌های غرب، مکاتب مختلف فلسفی این ارزش را در پرتو فرضیات متعارضی درباره ماهیت انسان و گیتی تفسیر و پایه‌ریزی می‌کنند. اما این‌ها هر سخن دیگری که درباره انسان بگویند، توافق می‌کنند که انسان باید بتواند انتخاب عقلانی و اخلاقی داشته باشد و همه آن آزادی‌ها موجه

هستند که ظرفیت انتخاب عقلانی اخلاقی را تقویت کنند.

دموکراسی منصفانه‌ترین و صلح‌آمیزترین روشی است که برای حل تضاد منافع زیربنایی تعارضات آزادی‌ها یافت شده است. مفهوم مرکزی دموکراسی - یعنی رضایتی که آزادانه داده شود - مبتنی بر عملکرد مجموعه‌ای کلی از آزادی‌ها است که این‌جا آزادی سیاسی نامیده می‌شود و همه آن‌ها به صراحت در لایحه حقوق صورت‌بندی نشده‌اند. اعمال این آزادی‌های سیاسی آن چیزی است که اساساً باید به عنوان مقصودمان از شیوه آمریکایی زندگی مد نظر داشته باشیم. چون این‌ها آزادی‌های راهبردی هستند؛ این‌ها ما را قادر می‌کنند که آزادی‌های تازه‌ای کسب کنیم و زیاده‌روی‌های آزادی‌های قدیمی را مهار کنیم. تا وقتی که این آزادی‌ها مسلط باشند، تغییر و محدودیت نهادن بر سایر آزادی‌ها بازگشت‌پذیر است. وقتی که این آزادی‌ها تضعیف شوند، هیچ آزادی دیگری نمی‌تواند چیزی جز ادعای قدرت از سوی گروهی برخوردار و صاحب امتیاز باشد. به این دلیل که هر گروهی که بخواهد حل و فصل تضاد منافع را به شکل معقولی شاهد باشد، یا درباره شرایطی که در ظل آن‌ها از آزادی‌های خودش بهره‌مند می‌شود خردمند باشد، باید عمیقاً نگران وضعیت آزادی بیان و تجمع، آزادی پرسشگری و تدریس، آزادی مطبوعات و سایر اشکال ارتباطات و آزادی فرصت فرهنگی و توسعه باشد؛ چون تا حدود زیادی انتخاب عقلانی اخلاقی وابسته به این‌ها است.

مانند سایر گروه‌ها در زندگی آمریکایی، کسب و کار به ندرت نشانه‌ای از خود بروز داده است که از ارتباط میان این آزادی‌های راهبردی آگاه است. تمایل به نادیده گرفتن آن‌ها وجود داشته است مگر در مواردی که رابطه مستقیمی را بشود میان فوری‌ترین نوع آن با یک گروه محدود صاحب منفعت نشان داد ...

بی‌عملی نسبی صاحبان کسب و کار آمریکایی در تقویت فرهنگ پیچیده آزادی از دید ایدئولوژی خود او حیرت‌آور است. هرچند در نظر، او خیلی اوقات شیوه آمریکایی زندگی را طوری تفسیر می‌کند که گویی مترادف است با کسب و کار و پیشه‌وری آزاد، اگر نگوئیم رشد وسیع آن، در عمل، تا همین اواخر دفاع عملی را از آزادی‌های خاصی که شیوه آمریکایی زندگی را - به آن شکلی که واقعاً زیسته و تجربه می‌شود - تشکیل می‌دهد، به سوسیالیست‌ها و لیبرال‌هایی واگذار کرده است که منتقدان سرسخت پیشه‌وری و کسب و کار آزاد هستند ...

اگر کاسب و پیشه‌ور آمریکایی را نه بر حسب آنچه می‌گوید بلکه بر اساس آنچه می‌کند و نمی‌کند داوری کنیم، در آن صورت گاهی اوقات به نظر می‌رسد که او زمینه مشترکی با سرسخت‌ترین دشمن‌اش، یعنی کمونیست جزم‌اندیش ارتدوکس دارد. هرچند این‌ها درباره آنچه که مبنای اقتصادی درستی را در جامعه می‌سازد اختلاف

دارند و فهم‌شان از آزادی اقتصادی تفاوت دارد، هر دو معتقدند که وقتی یک نظام اقتصادی درست استقرار پیدا کند، آزادی‌های فرهنگی و سیاسی، خود مراقب خودشان خواهند بود. هر دو گرفتار نوعی اتوماتیسم تاریخی هستند که پیشه‌ور تنها با کمابیش ترک گفتن ناسازوار آن خود را از لوازم و اقتضات‌اش رها می‌کند، و این آن مونیسم و یگانه‌انگاری علی‌ای است که نقش اندیشه‌ها و آرمان‌ها را در تعیین جهت دوباره تاریخ کنار می‌نهد.

کمونیزم ارتدوکس از هر باورمند دیگری به تقدیرگرایی اقتصادی، سازوارتر است ولی بهای گزافی را برای سازواری‌اش می‌پردازد. او آزادی را با پذیرش ضرورتی تاریخی و گریزناپذیری‌اش یکی می‌شمارد. آنچه که به نظر می‌رسد جایگزینی واقعی برای کاهش یا افزایش مقدار آزادی در جامعه باشد، به نظر او چیزی نیست جز امواجی در یک جریان زیرین مقاومت‌ناپذیر که ما را به سوی اقتصادی «مترقی» می‌برد که از دل وحشت و رعب‌آفرینی نخبگان خود-برگزیده سیاسی آزادی را برای همه و تجمل را برای همگان تضمین می‌کند ...

این در واقع، فرسنگ‌ها از ایدئولوژی آگاهانه پیشه‌ور آمریکایی دور است (در همان حدی که بر خودار از ایدئولوژی باشد). او فرض می‌کند که عملکرد قوانین طبیعی در یک نظام تجارت آزاد، به شرط این که دولت تلاش نکند در آن‌ها دخالت کند، ضرورتاً به همراه خود ساختار، همه آزادی‌های دیگر ما را می‌آورد. اگر تصریح کنیم که از آن فرض و تصور چه چیزی نتیجه می‌شود، جهان‌بینی نه چندان متفاوتی با مادی‌گرایی دیالکتیکی نتیجه می‌شود.

اگر استدلال ما درست باشد، در آن صورت خصلت نظام اقتصادی هر چه باشد، آزادی فرهنگی هرگز نباید مفروض گرفته شود. همیشه باید برای این‌ها مبارزه کرد. یک نظام اقتصادی خاص ممکن است آزادی‌های سیاسی و فرهنگی خاصی را نامحتمل کند، ولی طیف کاملی از امکانات با آن سازگار است که تحقق آن مستلزم انتخاب‌ها و تعهداتی اخلاقی است. اعتقاد به یک اقتصاد بازار آزاد مساوی با اعتقاد به یک جامعه آزاد نیست ... در اقتصاد، مانند هر جنبه دیگری از رفتار انسانی، تصمیم‌های بنیادین تصمیم‌هایی اخلاقی هستند که آگاهانه یا ناآگاهانه، خردمندانه یا احمقانه‌اند. احتمال این که این تصمیم‌ها برخاسته از علم و آگاهی و خردمندانه باشند تا حد زیادی بستگی به میزان شیوع آزادی‌های راهبردی در ساختار اجتماعی دارد.

اعتقاد پیشه‌ور صاحب کسب‌وکار، که به طور معمول به این شکل بیان می‌شود که آزادی ریشه در کسب‌وکار آزاد دارد، وقتی که با مشکل تقویت آزادی در مناطق

افسرده جهان روبرو می‌شود، او را فلج کرده و به بی‌عملی یا حداقل استیصال می‌کشاند. چون او به تکرار بر این باور است که آزادی (یعنی دموکراسی) بدون مبنایی اقتصادی مشابه با آمریکا امکان‌ناپذیر است، خیلی اوقات اعتماد کمی به هر برنامه‌ای دارد که مثلا آسیا را غیر کمونیست نگه دارد. عقیده او هر چند مبنایی متفاوت دارد ولی چندان تفاوت ندارد با عقایدی که بعضی از اعضای هیئت اعزامی به کنگره هندی آزادی فرهنگی دارند. این هیئت، که به طور کلی با اهداف کنگره بسیار هم‌دلی داشتند، پرسیدند: «خاصیت حرف‌زدن از آزادی برای کسی که دارد از گرسنگی می‌میرد چیست؟ در جایی که فقر چنین گسترده و فراگیر است که مردم حتی نمی‌توانند از آزادی‌های چنین زندگی‌ای شروع به لذت‌بردن کنند، بحث درباره تهدیدها علیه زندگی عقلانی و فرهنگی چه فایده‌ای دارد؟»

مسائلی که این پرسش‌ها مطرح می‌کنند برای مبارزه برای آزادی موضوعیت دارند؛ نه تنها در آسیا بلکه در هر جای دیگری در جهان که دشواری و بیچارگی اقتصادی فراوان است. این پرسش‌ها با تمرکز شدید در جاهایی وجود دارند که تبلیغات کمونیستی شرایط اقتصادی موجود را در چنگ خود می‌گیرد تا دغدغه‌های دموکراتیک برای آزادی را، به عنوان صرفا میل به تداوم بهره‌مندی‌های فرهنگی طبقه‌ای مرفه، رد کند. واقعیت این است که عملکرد و کارنامه کمونیستی از حیث شرایط زندگی نه تنها از وعده‌های کمونیستی بسیار پایین‌تر است بلکه از عملکرد دموکراتی نیز فروتر است. اما متأسفانه این را معمولا کسانی که مجذوب و شیفته آن شده‌اند وقتی کشف می‌کنند که آزادی‌هایشان نابود شده باشد. در نتیجه مهم است که این مسائل روشن شوند؛ به ویژه از آن‌جا که شواهدی وجود دارد که بسیاری از اروپایی‌ها و حتی آسیایی‌های زیادی این استدلال را قانع‌کننده یافته‌اند.

[آیا آنتی‌تز بین نان و آزادی، آنتی‌تز مشروعی است؟ آیا با قربانی کردن آزادی فرهنگی و عقلانی، با نفی این‌ها به مثابه کالاهایی معنوی که به طور خودکار پس از تامین نیازهای اولیه به املاک آدمی اضافه می‌شوند، می‌توان نان بیش‌تری تولید کرد؟ بیاید از آدمی شروع کنیم که از گرسنگی در حال مرگ است. بی‌شک بیهوده است که برای کسی که دارد از گرسنگی می‌میرد از آزادی فرهنگی حرف بزنیم. بر همین قیاس، بیهوده است که با آن‌ها درباره تحصیل، بهداشت، ستم به زنان و کودکان، اصلاحات اجتماعی یا حتی عشق به خدا حرف بزنیم. آن کاری که باید برای آدم گرسنه انجام داد، سیر کردن اوست. اما شایان ذکر است که ببینیم آن‌ها که به حرف‌زدن درباره آزادی با مردم در حال مرگ از گرسنگی اعتراض می‌کنند، خودشان به آن‌ها

غذایی نمی‌دهند و خود را راضی هم نمی‌کنند که از این که دیگران به آن‌ها غذا بدهند حمایت کنند. در عوض از چیزهای دیگری حرف می‌زنند؛ عرضه نوش‌داروهای اکسیرگونه، حمایت از برنامه‌هایی که مستلزم دغدغه برای بسیاری از مسائل عالی جز آزادی هستند. خیلی عریان اگر بخواهیم حرف بزنیم، استدلال علیه بحث از آزادی با مردمی که از گرسنگی در حال مرگ‌اند، معمولاً چیزی بیش از توجیه نوعی از ستم و استبداد فرهنگی نیست ...

مشکل اصلی عبارت است از فهم رابطه میان نان و آزادی. اما پیش از بحث درباره آن‌ها، چند پرسش مقدماتی را باید بررسی کرد.

اول این که، حتی اگر بپذیرید که نان شرطی ضروری برای آزادی است، این به خودی خود کافی نیست که هر نوع خاصی از برنامه اجتماعی را توجیه کند یا بی‌تفاوتی نسبت به دفاع از آزادی را توجیه کند. چون باورمندان به آزادی تجارت، جمع‌گرایی، دولت رفاه و اقتصاد تلفیقی، همه به یک اندازه معتقدند که تنها از طریق نظام‌هایی که آن‌ها پشتیبان‌اش هستند می‌توان نان را به نحو کارآمدی تولید و توزیع کرد. مگر کسی بخواهد ادعای معصومیت کند و گرنه حق مردم برای انتخاب این که کدام نظام اقتصادی به نیازهای مادی آن‌ها رسیدگی می‌کند، تخلیص‌شدنی نیست. و این حق انتخاب آزادانه، چنان که دیده‌ایم، به همراه خود مجموعه‌ای از سایر حقوق را می‌آورد که اگر جامه عمل پوشانده شوند، بخش قابل‌اعتنایی از آن چیزی می‌شوند که مراد ما از آزادی فرهنگی و عقلانی است.

دوم، در دنیای پیچیده ما بدون شک راست است که بیش‌تر مشکلات اجتماعی با هم مرتبط هستند. اما نمی‌توان نتیجه گرفت که همه را می‌شود یک‌باره حل کرد و هیچ فایده‌ای ندارد که وقت‌مان را یک به یک صرف مشکلات خاص کنیم. سال‌ها پیش وقتی انجمن‌هایی برای لغو کار کودکان شکل گرفت، بعضی از نویسندگان از این تلاش‌ها بر این مبنا انتقاد کردند که برآشفتن برای لغو آن تا زمانی که کل مجموعه شرایطی که منجر به کار کودک می‌شود از میان برداشته نشود، بیهوده است. اما هرچند قطعی نشده است که علل کار کودکان از میان برداشته شده باشد، کار کودک تا حدود زیادی از طریق تلاش‌هایی که صرف آن مقصود خاص شده بود، ملغا شد. علل اجتماعی بی‌سوادی، نقض آزادی‌های مدنی و ستم به کودکان متعدد و پیچیده هستند ولی بسیار احمقانه است که از تلاش برای تسری سوادآموزی، حفاظت از آزادی‌های مدنی و ممانعت از رفتار غیرانسانی با کودکان بر این مبنا انتقاد شود که تا زمانی که علل بنیادین از میان برداشته نشود - عللی که که درباره ماهیت آن‌ها توافقی همگانی وجود

ندارد - هیچ کاری یا کار زیادی نمی‌شود کرد ...

نکته نهایی مقدماتی به عنوان هشدار به کسانی ضرورت دارد که ساده‌لوحانه اعتقاد دارند اصلاحات اجتماعی به خودی خود برای ممانعت از نابودشدن آزادی فرهنگی توسط گسترش تهاجمی تمامیت‌خواهی کمونیست در نبردش برای سلطه بر جهان، کفایت می‌کند. هیچ کس نمی‌تواند نقشی را که شرایط اقتصادی در به قدرت رساندن هیتلر ایفا کرد، انکار کند. اما وقتی که او به قدرت رسید هیچ کدام از برنامه‌های «اصل چهارم»ی در جهان نمی‌توانست در برابر برنامه تصرف جهانی که آغاز کرده بود بایستد. هرچه بود، این‌ها فقط اشتباهی او را تیزتر می‌کردند. شرایط اجتماعی در دانمارک، بلژیک، نروژ و سایر کشورهای غربی قطعاً برتر از شرایط آلمان بودند، شرایط در فنلاند و لهستان و کشورهای بالتیک برتر از شرایط اتحاد شوروی بودند، ولی هیچ کدام از این‌ها مانع هیتلر یا استالین نشدند.

در وضعیت فعلی روابط بین‌المللی، اصلاحات اجتماعی یقیناً در هر جایی که نیاز و فقر مزمن وجود داشته باشد، ضروری هستند. اما آن کسانی که می‌گویند که وقتی زاغه‌های لندن یا بمبئی صاف شوند، آزادی خودش می‌تواند از خودش مراقبت کند، از ماهیت تمامیت‌خواهی مدرن ناآگاه‌اند. الگوی پروژه‌های مسکونی وین سوسیالیست، نه مانع گارد وطنی دولفوس شدند و نه جلوی سربازان اس‌اس هیتلر را گرفتند.

بیهوده نیست که جز در وضعیت‌های خاص بلایای طبیعی مثل خشکسالی و سیلاب، به نظر می‌رسد معیارهای بالاتر زندگی در کشورهایی که آزادی فرهنگی و عقلانی بیش‌تری دارند رواج و شیوع بیش‌تری دارند. این البته قضاوتی تقریبی است؛ چون معیارهای زندگی ممکن است کارکرد حضور یا عدم حضور منابع طبیعی باشند و برای این که مقایسه‌ها چیزی به ما بگویند، باید بین ملت‌هایی انجام شوند که قابلیت‌های فیزیکی‌شان تنوع زیادی نداشته باشند ... ولی وقتی تمام این نکات را در نظر بگیریم، روشن به نظر می‌رسد که ربط و همبستگی بسیار زیادی میان آزادی و نان وجود دارد. ممکن است برای عده‌ای، حتی در ملت‌هایی که میانگین بالاست، باز هم کمبود وجود داشته باشد. ولی واقعیت مهم این است که حرکت و جابجایی اختیاری جمعیت‌ها در جست‌وجوی زندگی مادی بهتر همیشه به سوی کشورهایی است که در آن‌ها اقلیم فرهنگی و عقلانی آزادتری حاصل می‌شود.

وقتی مردم از نیازمندی رنج می‌برند، رهایی فوری از رنج نقطه کانونی ذهن آن‌ها می‌شود. کمابیش به همان شکلی که مردی که دندان‌درد دارد رهایی را با داشتن دندان سالم یکی می‌انگارد، آن‌ها ممکن است این رهایی را با پیشرفت اجتماعی مترادف

بدانند. در چنین وضعیت‌هایی آن‌ها ممکن است به وسایلی که برای رهایی‌شان پیشنهاد می‌شود توجه خیلی دقیقی نکنند و ممکن است پند و تشویق‌های عوام‌فریبان و پرسش‌های لفاظانه معمول را باور کنند که: «وقتی گرسنه باشید، می‌توانید آزادی را بخورید؟ می‌توانید آزادی را به خورد کودکان‌تان بدهید؟ آزادی شما را گرم نگه می‌دارد؟» در نتیجه، موضوعیت دارد که بپرسیم آیا در واقع شرایط اقتصادی توده‌ها هرگز در نتیجه نابودی آزادی‌های فرهنگی و سیاسی‌شان بهبود یافته است یا نه ...

گاهی اوقات کسانی که نان و آزادی را در تقابل و تعارض با هم قرار می‌دهند پیشنهاد می‌کنند که کاملاً ممکن است برای داشتن امنیت شغلی و مسکن و برخورداری از امتیاز تحصیل و آموزش و بیمه سلامتی، آزادی را تسلیم کنند. اما باز هم اندکی تامل چرند بودن چنین تفکیکی میان آزادی و امنیت را نشان می‌دهد. چطور می‌توان امنیت واقعی داشت تا زمانی که قدرت دلبخواهی - چه قدرت کارفرما باشد یا قدرت یک گروه یا به‌ویژه قدرت حکومت به عنوان کارفرما - مقید به قیود فرآیندهای دموکراتیک کارآمد آزاد نباشد؟

عمیق‌ترین درس روزگار ما این است که در واقع بدون آزادی سیاسی هیچ نوع آزادی دیگری نمی‌توان داشت، بلکه فقط اعمال نامطمئن و ناراحت‌مواهی را خواهیم داشت که در هر لحظه‌ای به طور ناگهان ممکن است متوقف شوند و هیچ کس هم در برابر آن‌ها که از این تصمیم‌ها متأثر می‌شوند پاسخگو نخواهد بود.

این تصور که ابتدا باید تلاش کرد تا شرایط کار بهبود پیدا کند و سپس شروع به تمرکز بر آزادی کنیم، واقعا برای خود کارگران - هر وقت که بتوانند انتخاب‌هایی اختیاری داشته باشند - بیگانه است. چون آن‌ها بنا به تجربه خودشان آموخته‌اند که بدون داشتن اتحادیه‌های صنفی آزاد، این به اصطلاح بهبودها در شرایط‌شان را می‌توان با احکامی دلبخواهی از آن‌ها سلب کرد. بدون داشتن اتحادیه‌های صنفی آزاد، بدون حق سخن گفتن، تجمع، انتشار آزاد در مخالفت با کارفرمایان‌شان - چه این‌ها افرادی خصوصی یا مقاماتی عمومی باشند -، مشارکت در تعیین شرایط و پاداش‌های کار در بهترین حالت مسخرگی است و معمولاً چیزی بیش از ابزاری قانونی برای تحمیل نظامی از کار اجباری نیست. در همه کشورهای آزادی‌های سیاسی وجود ندارد، کارکرد اتحادیه‌های صنفی این نیست که از کارگر حفاظت کنند یا برای منافع مادی او مبارزه کنند بلکه هدف افزایش تولید است که در توزیع آن دست بر قضا خود او هیچ نقشی ندارد. کارگر بدون آزادی سیاسی، بدون برخورداری از امنیت‌اش، تبدیل به برده دستگاه و ماشین تولید فارغ از اشکال قانونی مالکیت می‌شود.

این نشان می‌دهد که خطای بزرگی است که فرض کنیم آزادی تنها دغدغه گروه‌های فرهیخته یا حرفه‌ای است که کارشان ایجاد و نشر اندیشه‌هاست. حتی از این نادرست‌تر این دیدگاه است که آزادی چیزی است که باید فقط بعد از حاصل شدن رفاه کافی به دست آورده شود تا بتوان از آن لذت برد. حقیقت این است که حتی چنان‌که آگهی‌های تبلیغاتی ادعا می‌کنند، هر کسی در زندگی و کار روزمره‌اش سهمی از آزادی دارد. هرچند مارکس هنوز هم یکی از خدایان پایین‌رتبه ناجور در زیارت‌گاه کمونیستی است، نوشته‌های او به اکیدترین وجهی معتبر بودن آنتی‌تزی بین نان و آزادی را نفی می‌کنند. او می‌نویسد: «پرولتاریایی که به خودش اجازه نمی‌دهد هم چون توده مردم با او رفتار شود، شهامت، اعتماد به نفس، استقلال و حس عزت و کرامت شخصی‌اش را از نان روزمره‌اش ضروری‌تر می‌داند.»

واقعیت‌های تاریخی هرچه که باشند، بی‌شک می‌توان تصور کرد که انسان‌ها می‌توانند آزادی‌شان را در ازای راحتی یک زندان خوب از جمله حق محکوم کردن زندانبان‌شان (که شهروندان کشورهای پرده آهنین از این‌ها بهره‌مند نیستند) معاوضه کنند. قابل تصور است ولی از حیث روان‌شناختی، وقتی بفهمند دارند خود را ملترم به چه چیزی می‌کنند، فوق‌العاده نامحتمل است. به راستی، چه کسی عدم قطعیت زندگی بیرون زندان و حق کار کردن و مبارزه بسان انسانی آزاد را با تمام غذا، لباس، سرپناه، خدمات پزشکی و حتی معالجه شغلی دوستانه‌ای که بیش‌تر سازمان‌های روشنفکر جزایی می‌توانند ارائه کنند، معاوضه می‌کند؟ و حتی اگر این نوع از امنیت را تا آخر عمر به کسی عرضه کنند، از هم چیزی به جذابیت آن نمی‌افزاید.

لازم نیست ادعا کنیم که یک واکنش غیرارادی نسبت به آزادی در نهاد بشر برای به‌رسمیت‌شناختن این نکته وجود دارد که میل به آزادی را نمی‌توان صرفاً به میل به امتعه و خدمات مادی، هر چقدر هم که مهم باشند، فروکاست. در تجربه انتخاب بدون آمریت و تحکم، کیفیتی فروناکاستنی وجود دارد که آدمیان را بر آن می‌دارد که برای کسب آن حتی جان‌شان را به خطر بیندازند. تصمیم‌ها و انتخاب‌های ما خوب باشند یا بد، عاقلانه باشند یا احمقانه، اگر جلوی این انتخاب ما گرفته شود، به عنوان انسان احساس حقارت می‌کنیم. اگر آزادی انتخاب از ما سلب شود، مسئولیت از ما سلب می‌شود و سلب شدن مسئولیت از ما، سلب شدن و انکار بشریت ماست. این شکوه منحصر به فرد آدمی است که هرچند به زندگی سرشار از فراوانی امید دارد و برای‌اش کار می‌کند، آماده است برای این که ثابت کند انسان است، بمیرد ...

